

داستانهای اولیه ی ایران در نوشته های تاریخی پس از وراج اسلام در ایران نهفته است. منابعی مثل تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی، تاریخ یعقوبی، تاریخ ثعالبی و... قصه ها و رمانس های ایرانی در مجموعه هایی مانند: اسکندرنامه و فرج بعد از شدت... داراب نامه طوطوسی، طوطی نامه و سمنگ عیار و امیر ارسلان نامدار و امیر حمزه و ملک جمشید قابل جستجو است. که البته درباره ی داستان یا همان ژانری که Story خوانده می شود، منابع اولیه ما همان نوشته های تاریخی از نوع تاریخ بیهقی است. این داستانها گاه با شرح جزئیات و برشهایی کوتاه و ایجاد یک حس به داستانهای امروز نزدیک شده اند. البته با کمی ویرایش. اولین آثار از اواسط قرن سوم هجری، مطابق با قرن نهم و دهم میلادی به فارسی و عبری نوشته شده اند. قطعاً با توجه به اثر به کار رفته در این متون تاریخی و جزئی نگری در شرح حوادث، نویسنده قصد هنرنمایی نیز داشته و مسئله اش صرفاً بیان واقعه ای تاریخی نبوده است. نگاه کنیده به داستان خیشخانه هرات و سرگذشت حسک و وزیر، یا داستان سبل هرات از تاریخ بیهقی. من اولین داستان ایرانی را که با تعاریف امروز تا حدودی همخوانی دارد از مجموعه تاریخ طبری و تاریخ بلعمی و تاریخ یعقوبی بازایی کرده و پس از کمی ویرایش ملیح با نام انتقام مترجم در مطبوعات ایران به چاپ رسانده ام و غرض من این بوده است که بگویم جزئیات داستان نویسی به Story با محمدرحلی جمالزاده و صادق هدایت شروع نشده بلکه از قرن سوم و چهارم هجری به بعد در لابلای متون تاریخی پنهان بوده است و پس از انقلاب مشروطه، جمالزاده و هدایت شکل واضح تری به آن داده و امر وی ترش کرده اند. اما گذشت زمان و از پس قهرهای ششم و هشتم قمری عمدتاً برای کشور ما قصه به همراه آورد و نه داستان. که بحث علت و معلولی و زمان و مکان در آن جدی است. مجموعه قصه ها و روایتهای قصوری، در سندنامه و طوطی نامه (۷۳۰ هجری قمری) فرج بعد از شدت و داستان عجایب المخلوقات و... دیده می شود.

در زمان قاجاریه پس از شکستهای سختی که ایرانیان از اروپاییان (روس و انگلیس) خوردند، رفته رفته به خود آمدند و در طول قرن نوزدهم شخصیتهای طراز اول سر بر آوردند که کم و بیش با موفقیت و با اتکانه به روشن بینی و نوآوری سرسختانه خود کوشیدند این کشور را از خواب بیدار کنند. عباس میرزا، پسر و ولیعهد شجاع فتحعلی شاه چابخانه دایر کرد. میرزا تقی خان امیر کبیر به تأسیس دارالفنون همت گماشت و از آن پس قشر روشنفکری پدید آمد که جهان را به گونه ای دیگر می دید، از جمله ادبیات داستانی را. در زمان ناصرالدین شاه میرزا محمدرحلی نقیب الممالک شیرازی ظهور می کند با قصه و رمانس امیر ارسلان نامدار و ملک جمشید و زرین ملک. ظهور چشمگیر نقیب الممالک شیرازی با رمانس جذاب امیر ارسلان نامدار در واقع خانه روشنان قصه و رمانس به روال گذشته است. نقیب الممالک، سلف خلف داستان گویان و نقالان و حماسه خوانهایی است که از دیرباز در ایران بوده اند. او قصه امیر ارسلان را برای ناصرالدین شاه تازه از اروپا برگشته می خواند و دختر ناصرالدین شاه، فخرالدوله آن را می نوشت، تا نقطه ای پایانی باشد بر قهرنا قصه گوئی نقل، و حکایت و آغازی باشد برای داستان نویسی به سبک امروز.

مقاله محمد محمد علی داستانهای اولیه ی ایران در نوشته های تاریخی پس از وراج اسلام نهفته است

قسمت دوم جریان داستان نویسی در ایران با جمالزاده و هدایت شروع نشده بلکه از قرن سوم و چهارم هجری به بعد در لابلای متون تاریخی پنهان بوده است.



همچدم فرانسه که به آثار خلوتخانه و اتاق خواب مشهور بوده است. خوانندگان آن روزگار همان قدر که مثلاً به رابینسون کروزو اثر دانیل دفو یا ائتلو شکسبیر علاقه نشان می داده اند، به خاطر ماتام کامپان ندریمه ملکه ماری آنطوانت نیز جلب می شده اند. در میان نویسندگانی که آثارشان ترجمه شده است، غیبت داستان نویسان بزرگی چون بالزاک، استاندال و فلوبر سخت حیرت انگیزی نمی نماید و نخستین ترجمه ها از آثار ویکتور هوگو تنها در اوایل قرن بیستم و در نشریه بهار به سردبیری اهتمام الملک به چاپ رسیده است.

علم استقبال از ادبیات نوین اروپا، با وجود مانسهای پر قدرت فارسی در سده های میانه، که شاید تعدادشان برای هر محقق شنگفت آور باشد، این سؤال را به وجود می آورد که چرا ما به رمانهای جدی اروپایی توجه نشان ندادیم. شاید یکی از علل آن توجه مترجمان فارسی به ادبیات رمانتیک غرب بود که حال و هوایی نزدیک به رمانس داشت و ما از آن بیزار شده بودیم. از این رو آشنایی با رمانهای قرن نوزدهم، چند دهه بعد اتفاق افتاد. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم آثار نویسندگان رئالیست غرب و مدرنیستها ترجمه می شود. البته یک استثنا وجود دارد و آن صادق هدایت است. او در فاصله دو جنگ، سالهایی را در اروپا می گذراند. برخلاف دیگران که در کتب تاریخ ادبیات دنباله ادبیات جدی غرب می گشتند، او به محافل نویسندگان رفت و در دهه ۱۹۲۰ ادبیات روز جهان را آموخت و در میانه آن دهه، معروفترین رمان مدرن فارسی، یوف کوره را نوشت و وقتی کافکا را ترجمه کرد که هنوز استاندال و بالزاک ترجمه نشده بود.

انقلاب مشروطه نقطه عطفی در تاریخ اجتماعی و ادبی معاصر ایران محسوب می شود. در تکوین نثر جدید فارسی و بیداری ایرانیان بسیار موثر بوده است. در فاصله بیست سالی که از پیروزی مشروطیت تا آغاز سیکت رضاشاه می گذرد، مردم شگوفای شگرف روزنامه ها و مجله هایی را به خود می بینند که اگر چه کم دوام است، اما نشانه هایی از یک حیات سیاسی پر جوش و خروش و هم با خود همراه می آورد، از جمله درخشش داستان فارسی. زبان نوشتاری از پیه فحاشت بیرون می آید و آرام آرام تا ۱۳۰۰ شکل نسبتاً طبیعی خود را بازی می یابد. محمد علی جمالزاده ظهور می کند. سپس صادق هدایت مضمون و لحن تازه ای در داستان می آورد که آن زمان بسیار نازکی داشت. این دگرگونی ها شامل تغییر محتوی و مضمون و شکل و ساخت نیز بود. این تحولات را نقادان و جامعه شناسان ادبی به دوره های گوناگون تقسیم کرده اند و قبل از پرداختن به آن لازم است گفته شود، برخلاف نظر برخی کسان، داستان کوتاه در ادبیات فارسی نوع جدید ادبی نیست، چرا که شجره ی سببی و نسبی بسیار کهن دارد که در بالا به پاره ای از آن اشاره کردیم. آیا کاملاً اتفاقی است که نخستین نویسندگان داستان کوتاه، پس از مشروطه با توسل به اشکال جدید به قالبهایی دست می یابند که برای شان آشنا بوده است؟ ادبیات فارسی به این علت داستان کوتاه را پذیرفت و رمان را پس زد که داستان کوتاه سازگارتر از رمان جدید بود و در ادامه مجموعه شکلهای سنتی خود مثل ساخت داستانهای کوتاه تو در تو در هزار و یک شب و طوطی نامه و دیگر آثار کلاسیک خود می دانست. تمامی آثار تاریخی ما نیز مثل تاریخ طبری، بلعمی و بیهقی همه شاهانده داستانهای کوتاه دارند. به این ترتیب نمی توان از جذب شکل ادبی داستان کوتاه در ادبیات فارسی سخن گفت، بلکه بهتر است از جا گرفتن اشکال کهن در چارچوبهای نو، سخن به میان آورد.

در سال ۱۳۰۰ شمسی نخستین نمونه های رمان اجتماعی تهران مخوف ۱۳۰۱ و داستانهای کوتاه یکی بود یکی نبود (۱۳۰۰) و نمایشنامه جدید، جعفرخان از فرنگ برگ گشته (۱۳۰۰) و افسانه نیما (۱۳۰۱) پدید آمد و این سرآغازی بود برای دوره جهش و انطباق یا غرب. این تحولات مقارن است با بروز نوعی تاسونالیسم رضاشاهی و چون اکثر نویسندگان و شاعران ما به جهت دور شدن از ستهای گذشته ضمن خودباوری به عنوان یک ایرانی نیز دست به جستجو در متون تاریخی زدند و گذشته های تاریخی و ادبی خود را در جذباتی از اعراب دیدند و در کتاب های غبار گرفته در کنج کتابخانه های اروپایی و ایرانی به جستجو پرداختند. در حالی که میزان تصحیح متون و ترجمه آثار مستشرقان و ایرانشناسان ایرانی و خارجی در این دوره بسیار چشمگیر است، ندای یکی بود یکی نبود را برخی به و خروس سعری، برای برآمدن داستان کوتاه دانسته اند.

پس از جمالزاده هدایت برخوردی جدی تر با نظام اجتماعی و هنری کرد. با تخیلی هنرمندانه، جهان داستانی خاص خود را می ساخت و چون آگاه به ادبیات نوین جهان بود، در حد و حدود هنجارهای ادبی رایج در زمان و مکان خود موثر بود. او توانست با بوف کور (۱۳۱۵) جنبه های هنری رمان را به عنوان یک فرم مستقل ادبی اهمیت دهد.

گفت و گو با جواد مجابی درباره احمد شاملو مردی که شکست های سهمگین انسان و اجتماع را شعری کرد

پخش نخست این گفت و گو در شماره پیشین آمد، این بخش که قسمت پایانی مضامینه است بررسی صمیمی و صادقانه مجابی است از شخصیت شاملو و رابطه تنگاتنگ زندگی و عقایدش با سروده هایش. جواد مجابی یک بار دیگر ما را با حسرت از دست دادن شاعری بزرگ که درد آشنای نسل ها بود، همراه می کند.

گفت و گو: بهنام داریایی زاده

شعر را به ذهنشان دیکته کنند، در آن صورت بیشتر تولید کنندند هستند تا شاعر. اما شاملو شعرهای ساختگی هم دارد، مثل پریا یا دخترای ننه دریا در مورد پریا، شاملو خود می گوید که می خواسته به میهمانی برود، برابر آینه می نشیند و موها را شانه می زند شعر شروع به آمدن می کند. گاهی شعری اقتضای آن وقت است که به آغاز و انجامش توجه شود و بعدها ممکن است در آن دستکاری شود. اما دستکاری شعر با آن که از ابتدا شعر چگونه متولد شود متفاوت است.

\* پرسش بعدی من در مورد زندگی خصوصی شاعر است که هر کسی با اتفاقاتی در زندگی شخصی اش روپرورست مثلاً تولد فرزند یا فوت پدر، اما ما در شعر شاملو غیر از عشق، چیزی از زندگی خصوصی او نمی بینیم. اتفاقاً من معتقدم شاملو از آن شاعرهایی است که زندگی شخصی شان کاملاً در شعر دیده می شود، مثلاً یک پدر تمثیلی در اشعارش هست یا مدتی در ترکمن صحرا بوده و شعر دختران دشت بخشی از آن است یا مقاطع مختلف و اتفاقات زندگی اش کاملاً در شعرها وجود دارد. ما که با زندگی خصوصی شاملو آشنا هستیم می بینیم که شعرهای شاملو بیشتر تجربیات او را در بردارد. این موضوع در شاملو خیلی بیشتر از نیما وجود دارد. درست مثل فروغ، بنابراین اشعار شاملو انعکاس واقعی رنج ها و دردهای زندگی شاعر است. من او را از این نظر هم دوست دارم که به عنوان یک روشنفکر هیچ گاه حرف دلش را فرو نبرده و بیان کرده، چه در نوشته ها و چه در شعرهایش.

او جزو معدود کسانی هست که حرفشان را چه درست و چه غلط، می زنند و موزیانه صبر نمی کنند تا ببینند آینده درباره آن موضوع چه تصمیمی می گیرد. آنها در شرایط بحرانی نظرشان را می گویند مثل آل احمد و سعادی خوب طبیعتاً جنجال هم در پی دارد. او به عنوان یک روشنفکر صادق حرفش را در زمان بیان می کند. مثلاً راجع به جشن هنر و از آن قبیل، در نوشته هایش به عوام فریبی و ابتهال اشاره می کند. دوره دریدری ها، عاشقی ها و ازوایش در کرج، همه منعکس شده و شعرهایش را تحت تأثیر قرار داده، این تأثیر البته ناخودآگاه است و تغییراتی را در موضوع شعرهایش به وجود آورده که کاملاً قابل مشاهده است. من معتقدم شعرهای شاملو یادداشت های روزانه اش است. شاید هم یادداشت های روح اش. تربیت نسل شاملو هم که نسل متولد ۱۳۰۰ بودند، سیاسی است و شکست های سهمگین سیاسی بر آنها تأثیر داشته. اما شعر از جایی می آید که فراتر از اجتماع و تجربیات و زندگی شخصی است. مثلاً معلومات مذهبی حافظ. از سایرین بیشتر تبست اما نگاهان «قریحه» هست که همه چیز را اعتلا می بخشد. قریحه شاید لغت نامانوسی باشد اما این خاصیت برخی ذهن هاست که به نگرش خاصی از جهان می رسند.

شاملو از موهیت داشتن یک ذهن خاص برخوردار بود که او را به طرف نوعی نگرش ادبی و هنری سوق می داد. مشکلاتی در زندگی او وجود داشت که اگر هر کسی دیگری بود صدباره از شعر متنفر شده بود. اما او را با عشقی آتشین به طرف ادبیات کشاند. در واقع هیچ چیز مثبتی در زندگی شاملو وجود نداشت که او را به شاعری تشویق کند. همیشه عکسش بوده است.

\* شما چه انتقادی به کارهای شاملو دارید؟ من به شاملو به عنوان یک انسان چند وجهی نگاه می کنم شاعر، گردآورنده فرهنگ مردم روزنامه نگار و مترجم. در این چهار حوزه شاملو کارهای مفیدی انجام داده. کمتر شعری از شاملوست که مورد علاقه او نباشد. نزدیکی من با شاعر همراه می شود با نظری که نسبت به شعرهای او دارم البته این نظر کاملاً از دید یک قضاوت کننده بی طرف نیست. یک بار چند شعر از شاملو داشتم که هنوز کسی آن را نخونده بود. به جمع دوستانه ای از محفل شعرا رفتم. شعرا را برای آنها خواندم و گفتم این شعرا را کسی سروده که تازه کار است و خیلی هم شبیه شاملو شعر می سراید. نظراتی که آنها زاجب به آن چند شعر داشتند کاملاً جالب بود یکی می گفت: پله شبیه شعر شاملوست. اما مشکلاتی دارد. برخی نظرات دیگری داشتند و خلاصه این نشان می داد که انتقاد هم گاهی بستگی دارد به نام شاعر و چیزهای دیگر و خیلی قابل اتکا نیست. منتقد باید آزادانه نظر بدهد.

من ممکن است با برخی مقالات شاملو کاملاً موافق نیباشم. اما این ربطی به شعر او ندارد. چون یک شاعر لزوماً جامعه شناس نیست و یا لزوماً روانشناس و... نیست. مثلاً اگر اشتباهی از نظر اجتماعی دارد نباید به حساب شاعر او واریز کرد یا اعتباری که شاملو در شعر دارد نباید خرج برخی کارهای روزنامه نگاری او شود. چیزی که من از شاملو یاد گرفتم عشق به فرهنگ و زندگی مردم بود که در آن حجم زیاد کار تجلی می یافت و دیگر سلوک آن شاعر بزرگ که فراتر از هنرش بود. من همواره به او به عنوان میزان و معیار نگریده ام. تواضع، احترام بی تبیض، مقاومت و عشق به مردم و وطن و انسان. او در واقع وجدان عمومی ما بود.

خوب در آن مرتبه ها، حس مرتبه وجود دارد. وقتی کسی عزیز را از دست می دهد طبیعتاً تحت تأثیر آن اندوه قرار می گیرد. اما نه اینکه چیزی را که می خواسته بگوید به صورت نثر بگوید و بعد به صورت شعر درآورد. مضمون آگاهانه و تمپردی نیست از کجا به سراغ شاعر می آید. ذهن بعضی شعر مثل شاملو، شعر را به آنها دیکته می کند، نه آنکه آنها